

دنیا و تصاویر تعلیمی آن از نگاه عطار*

عطامحمد رادمنش^۱

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجف‌آباد - ایران

الهام معینان^۲

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نجف‌آباد - ایران

چکیده

عطار با اینکه خود بهره قابل توجهی از دنیا داشته ولی از این نظر که در فاصله زمانی دو هجوم وحشتناک به ایران یعنی فتنه‌های ترکان غز و ایلغار مغول در ایران زیسته و زمانه‌ای را درک کرده که ظلم و فساد، فقر و بدبختی سراسر سرزمین ایران را فرا گرفته بود، از دیدگاهی شاعرانه به دنیا نگاه نکرده است. در واقع مناظر و تصاویر تعلیمی دنیا در برابر چشمان وی مجسم شده و او آنها را در قالب شعر ترسیم کرده، تصاویری است که نه تنها مطلوب و لذت‌بخش نیستند بلکه گاه مهیب و هولناکند. البته اگر گاهی تصویر زیبایی نیز دیده می‌شود، یا در عمق خود، در برگیرنده ترس و اندوه دنیاست و یا صرفاً به این دلیل که به گونه‌ای به آخرت مربوط می‌شوند، خوب ترسیم شده است. در این مقاله قصد داریم دنیا را از دریچه نگاه این شاعر عارف ببینیم و تابلوهای نقاشی را که در لابه‌لای کلام او در برخی از آثارش وجود دارند، در معرض دید خواننده دیده‌ور قرار دهیم. از میان آثار عطار بیشتر رویکرد به الهی‌نامه، اسرارنامه و تذکره الاولیاء بوده است.

واژه‌های کلیدی: عطار، تصویر تعلیمی دنیا، الهی‌نامه، اسرارنامه، تذکره الاولیاء.

مقدمه

نزد عده‌ای از محققان ادبی، متن ادبی، از هر نوع که باشد، نباید با نگاه ابزاری مطالعه شود. به عبارت بهتر متن نباید ابزاری برای تبیین و بررسی یکی از مفاهیم و اصطلاحات فلسفی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، دینی و ... قرار گیرد و به اصطلاح باید ادبیت متن مورد توجه باشد. اما این قاعده را نمی‌توان به متون کهن و بخصوص عرفانی تعمیم داد چرا که شاعران و نویسندگان سنتی به هدف روشنگری اذهان و دادن پند و نصیحت اقدام به خلق اثر کرده‌اند. از طرف دیگر چنانکه بخواهیم یک متن را بدون توجه به مفاهیم آن مورد مطالعه قرار دهیم و به عبارتی سبک و ساختار آن را تحلیل کنیم، ناچار به بررسی ویژگی‌های فکری اثر هستیم چرا که بررسی این سطح (ویژگی‌های فکری) در تعیین ملاک‌ها و معیارهای سبک آن فرد (شاعر یا نویسنده) حائز اهمیت است.

اما یکی از جنبه‌های بررسی فکری در مورد آثار عرفانی، بررسی جهان‌بینی و نگاه به دنیاست. در بین شاعران ایران، اشعار امثال مولوی، سعدی و عطار بیش از دیگران عرصه چنین تحقیقاتی بوده است. در مورد عطار این تحقیقات بدین لحاظ مورد عنایت بوده که اشعارش را فقط برای جمعی از مریدان سروده است. همچنین حجم قابل توجه حکایات ساده و شیرین آن و نیز جایگاه اجتماعی عطار - که در بین مردم بوده و همچون یکی از آنها زیسته - در این امر دخیل بوده است. بنابراین، نگاه کردن به دنیا از دید چنین شاعری می‌تواند ما را در جهت ارزش‌گذاری دنیا، توجه به آن، مقدار بهره‌مندی از آن و پی بردن به چهره واقعی‌اش یاری رساند.

در تحقیق حاضر سعی بر آن بوده است که از زاویه دید عطار دنیا را ببینیم و با تصویرگری‌های تعلیمی او به جهان‌بینی وی پی ببریم و آن را بشناسیم. پیش از آنکه به دیدن تابلوهایی که عطار ترسیم کرده است، بپردازیم لازم است بدانیم عطار تا چه حد از دنیا بهره‌مند بوده است؟

«به طور حتم عطار ثروت و مکنت داشته است بخصوص اینکه داروخانه ای جزو این ثروت بوده که وی به واسطه درمان بیماران و فروختن دارو به آنها مبالغ هنگفتی در آمد داشته است. همچنین او خود اعتراف دارد که دارائی‌هایش کم نیست و لذا نیازمند به کسی

نمی‌باشد. او همچنین دارای مزرعه‌ای بوده که برای او عایداتی هم داشته است. تمکن مالی عطار و بی‌نیازی او از خلق سبب شده وی مناعت نفس خود را حفظ کند و قریحه شعر گویی را جهت تأمین نیازهای مالی به سوی مدح و مدیحه سرایی بزرگان عصر به کار نبرد»^۱ (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۶-۶۵).

شاید این سؤال در ذهن برخی شکل بگیرد که برخلاف آرا و عقاید عطار درباره‌ی دنیا، چطور است که عطار جهت تمکن مالی تلاش می‌کرده و برخوردار از نعمت دنیا بوده است. جواب این ابهام در حکایت دوم از مقاله بیست و نهم مصیبت‌نامه آمده است: کسی در پیش حضرت علی (ع) دنیا را مذمت کرد. آن حضرت فرمود دنیا کشتزاری است تا در آن بکاری و اگر کشت عقبی کنی دنیا جایی نکوست. عطار از حکایت چنین نتیجه می‌گیرد که دنیا اگر در خدمت دین و عقبی باشد مذموم نیست:

تو به دنیا در مشو مشغول خویش لیک در وی کار عقبی گیر پیش
چون چنین کردی تو را دنیا نکوست پس برای دین، تو دنیا دار دوست

(مصیبت‌نامه: ۳۵۶)

از طرفی حدود زمانی بهره‌مندی از دنیا نیز در شعر عطار و از زبان خودش آمده است: تا زمانی که جوانی هست باید در کشتزار دنیا برای آخرت کاری کرد و از آن بهره گرفت؛ چه در پیری دنیا از آدمی رویگردان می‌شود و او را می‌میراند:

ز مویم تا سپیدی جایگه کرد جهان بر من سر پستان سیه^۲ کرد
چنان افتاده‌ام از پای پیری که از کس می‌نیابم دستگیری

(اسرارنامه: ۲۰۲)

در خاتمه الهی نامه پس از مقدمه‌ای درباره ارزش سخن و ... می‌گوید:

چو من محبوس این پیروزه بامم به گیتی در یکی خانه تمامم
چه خواهم کرد طول و عرض دنیا کبودی سما و ارض دنیا
مرا ملکی که من دارم پسند است وگر در بایدم چیزی سپند است

(الهی‌نامه: ۳۹۸)

و سپس گوید:

بحمدالله که در دین بالغم من به دنیا از همه کس فارغم من

(همان: ۳۹۹)

فروزانفر معنای بیت اخیر را گویای تمکن مالی عطار شمرده‌اند (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۶۵). عطار در برخی موارد بینش خود را از دنیا از قول دیگران تعریف کرده است؛ از جمله از قول «ذوالنون مصری» می‌گوید که از وی پرسیدند دنیا چیست؟ گفت: «هرچه تو را از حق مشغول کند، دنیا آن است» (تذکره‌الاولیاء: ۱۹۳). شیخ در جایی این تعریف را به نظم کشیده، اما به اصطلاح «دنیا» اشاره‌ای نکرده ای است:

برون حق به چیزی زنده بودن	کجا باشد دلیل بنده بودن
به چیزی دون حق گر زنده باشی	به قطع آن چیز را تو بنده باشی
به موئی گر تو را پیوند باشد	هنوزت قدر موئی بند باشد
تو می‌باید که کل برخیزی از پیش	به هر دم می در افزائی تو در خویش

(الهی‌نامه: ۲۴۶)

نیز گوید «این واقعیت را بدان که دار دنیا حرف هیچ است با وجودی که در چشم تو پر پیچ است و آن جز حرف الف نیست. الف هیچی ندارد» (شجعی، ۱۳۷۳: ۱۰۰). شیخ از این مفهوم (هیچ بودن الف) اراده‌ی نفسی کلی و هیچ بودن عالم را می‌کند و می‌گوید:

الف هیچی ^۳ ز اول آخرش لا	ز ابجد تا ضظغلا ^۴ لا و سودا
اگر صد راه گیری ابجد از سر	میان هیچ و لای مانده بر در

(اسرارنامه: ۱۱۶-۱۱۵)

تصاویر برخاسته از دنیا

شیخ از دنیا تصویری بس ناامیدانه دارد: جهان بی اندازه خون ریخته و می‌ریزد. هر صبح روشن آن سرانجام به تاریکی تبدیل می‌شود و شام سیاه آن به یک‌باره شادی را از ما می‌گیرد.

این دیرِ ناساز چون تنور تافته‌ای است که اگر نانی هم می‌دهد با سوخت و ساز است. خلاصه این که هیچ فتنه‌ای بدتر از جهان نیست که نمی‌توان از آن بیرون آمد (شجیعی ۱۳۷۳: ۸۶):

تنوری تافته‌ست این دیر ناساز کزو بی‌سوز ناید گرده‌ای باز...
جهان را بر کسی غم خوارگی نیست کسی را چاره جز بی چارگی نیست

(اسرارنامه: ۱۸۶)

شیخ خطاب به جهان از این گونه دریغ‌ها و تصویرها بسیار دارد و غرضش این است که چون تو نمی‌توانی از حيله‌گری چرخ چنبری بگریزی و دنیا نیز از کار تو غمناک نیست، پس تو چرا از غم ایام خاک بر سر می‌کنی؟!

دنیای مردارگونه

در مقاله یازدهم مصیبت نامه قصه مردی عامی آمده است که می‌دوید تا نماز مرده از او فوت نشود. مردی مجذوب گفت مگر غذای گرمی ذخیره کرده‌اند و می‌ترسی که سرد شود و از آن جهت به شتاب می‌روی؟ شیخ حکایت را برای تمثیل دنیا به مردار آورده تا کسانی را که به آن عشق می‌ورزند و در طلب آن شتاب می‌کنند، مذمت کند:

هستی از مردار دنیا ناصبور می‌روی چون مرده می‌بینی ز دور
می‌خوری مردار دنیا ماه و سال وین خود از جوع است بر مردان حلال
اهل دنیا چون سگ دیوانه‌اند درگزندت زانکه بس بیگانه‌اند

(مصیبت‌نامه: ۲۳۸)

داستان پنجم از همان مقاله نیز قصه مردی دیوانه است که در گورستان رفت و در آنجا می‌خواستند مرده‌ای را دفن کنند. وقتی کرباس کفن را دید، گفت این کفن از تن مرده بیرون می‌آورم زیرا من عریانم و هیچ لباسی ندارم. گفتند بردن کفن مرده روا نیست. گفت پس چرا شما روز و شب کفن از مرده باز می‌کنید؟ در اینجا نیز دنیا به مرداری تشبیه شد که طالبان آن نکوهش شده‌اند:

بر سر دنیای مردمخوار ریز	خاک عالم جمع کن چون خاکبیز
ترک این دنیای مرداری بگوی	گر سر اسرار دین داری بگوی
صد بلا ما بعد آن بخشد تو را	زان که گر یک لقمه نان بخشد تو را
بو که سودت یک زمانی می‌دهد	بهر زمانی چون زیانی می‌دهد

(مصیبت‌نامه: ۲۳۸)

بهلول بر سر راهی نشسته بود که خروش «طرقوا» برخاست و سرهنگی با اطرافیان به آن گذر وارد شد. بهلول مثنی خاک برداشت و در مقابل سرهنگ ایستاد و مشتش را باز کرد و گفت این همه کبر از موجود خاکی روا نیست. شیخ پس از این حکایت می‌گوید:

نهاده دام مکر از بهر مردار	گروهی مار طبع مردم آزار
که غافل گشته از معقول و منقول	به مرداران چنان مشعوف و مشغول
کجا با مردی او را کار باشد	چو مطلوب کسی مردار باشد

(الهی‌نامه: ۲-۲۸۱)

اینکه دنیا مردار است، اشاره است به کلام امام علی بن ابیطالب (ع) که فرمود: «الدُّنْيَا جِيفَةٌ فَمَنْ آرَادَهَا فَلْيَصْبِرْ عَلَىٰ مُخَالَطَةِ الْكِلَابِ» (عجلونی، ۱۳۵۱، ج ۱: ۴۰۸). یعنی دنیا مرداری است و هرکه آهنگ آن کند باید که بر آمیزش با سگان شکیبا شود.

در مقاله‌ی نوزدهم الهی‌نامه نیز از قول عبّاسه، دنیا را به مرداری تشبیه می‌کند که در گلخن است، ابتدا شیران از آن می‌خورند و سپس پلنگان و سگان و گرگان. وقتی اندک چیزی از آن باقی ماند، نوبت به کلاغان می‌رسد تا فقط روث و خون از آن مردار به جای ماند. جعل بعد از کلاغ می‌آید و روث (سرگین) آن مردار را به هر طرف می‌برد. اکنون فقط استخوان مردار باقی مانده و اندکی چربی از آنها بیرون می‌آید که سهم مورچه‌ها می‌شود، آنگاه استخوان خشک بر سر راه باقی می‌ماند. شیران همان شاهانند؛ پلنگان همان امیرانند، سگان و گرگان، اعوانان آنها و کلاغان شاگردان این اعوانان هستند، جعل عامل مالی و موران اهل بازارند. در این ابیات علاوه بر اینکه شاعر تصویری از دنیا ارائه داده اهل دنیا را نیز به تصویر کشیده است:

چنین گفته است عبّاسه که «دنيا
همه دنيا چو مرداری ست ای دوست

چو مرداری ست در گلخن به معنی...
وزان مردارتر آنک از پی اوست

(الهی نامه: ۲-۳۵۱)

اما در جائی عطار دنيا را به مردار و اهلش را به کرم ریزه تشبیه کرده است:

مشو با اهل دنيا در ستیزه
که مردار است و مشتی کرم ریزه

(الهی نامه: ۳۵۰)

اهل دنيا، کرمانند

و در بیت بعد اهل دنيا و ریاست طلبان به «کرمان در نجاست» تشبیه شده است:

به یک ره اهل دنيا و ریاست
چو کرمانند در عین نجاست

(همان)

زندان دنيا

در مقاله دهم الهی نامه پدر در جواب پسر که طلب جاه و مقام می کند، دنيا را شوریده زندانی می داند که تنها راه خلاصی از آن طاعت است و تنها طاعت می تواند انسان را به مرتبه ای عالی برساند و به دنبال جاه و مال و مقام رفتن انسان را دچار وبال و سختی خواهد کرد. در این ابیات زندان در مقابل جاه قرار می گیرد؛ پسر از پدر پرسید:

نه عیسی بر فلک رفته ست از جاه
فرشته دائم از جهل است در چاه

(الهی نامه: ۲۳۲)

و پدر در پاسخ گفت:

پدر گفتش درین شوریده زندان
به طاعت می توان شد از بلندان ...

(همان)

در حکایت دیوانه ای که به خدا شکایت کرد که خدایا آیا دلت از این بردن و آوردن

آدمیان نگرفته است؟ دیوانه، دنيا را چنین می بیند و تصویر می کند:

یکی دیوانه ای بی پا و سر بود
که هر روزش ز هر روزش بتر بود
دلش بگرفته بود از خلق و از خویش
نه از پس هیچ ره بودش نه از پیش
زبان بگشاد کای داننده ی راز
چو نیست این آفرینش را سری باز

ترا تا کی ز بردن و آوریدن
 دلت نگرفت یا رب ز آفریدن؟ ...
 بسی گرد جهان در گشته ام من
 برای این، چنین سرگشته ام من
 ز پستان الستم باز کنند
 نگوسارم بدین زندان فکندند

(الهی‌نامه: ۲۵۴)

اهل زندان در این زندان به دنیا آمده‌اند و آن قدر جان کنده تا مرده‌اند:

به صد سختی درین زندان بزاده
 بسی جان کنده آخر جان بداده

(اسرارنامه: ۱۹۸)

دیگ نیلی

در ابیاتی از مقاله سیزدهم اسرار نامه دنیا هم به زندان و هم به دیگی تشبیه شده است. سومین حکایت از این مقاله، مناظره‌ای بین دیوانه و پادشاه است: شاهی بر گذر از راهی دیوانه‌ای می‌بیند که کاسه‌ی سری را پیش رو نهاده و به آن می‌نگرد. شاه از او می‌پرسد این کاسه‌ی سر را از بهر چه سودایی پیش رو نهاده‌ای؟ مجنون پاسخی زیرکانه و البته در خور تفکر و تدبیر به او می‌دهد: که ای پادشاه من اندیشه کرده‌ام و تو را هم پیشه‌ی خود دانسته‌ام. نمی‌دانم این کاسه‌ی سر گدایی است یا شخصی چون تو پادشاه؟ ولی در عمری که از من گذشته، فهمیده‌ام که بهره‌ی من از دنیا سه گز بیشتر نیست و تو را نیز که این همه مُلک و سپاه و نعمت داری بهره همین است. روزی من دو گرده نان است و تو هم همین طور. پس چرا تو که همچون منی این همه خدم و حشم و کَرّ و فَرّ را رها نمی‌کنی؟ این مسؤولیت و تعهد را رها کن چرا که اگر نکنی همه غل و زنجیری به گردنت در آخرت خواهند بود.

شیخ پس از این حکایت؛ دنیا را توصیف می‌کند و صفاتی چون گذرا و فانی، ناساز و نامساعد و بی‌ارزش بودن را یادآور می‌شود و دنیا را به زندان و دیگی نیلی که پر از بلا و محنت است تشبیه می‌کند و انسان را به عبرت گرفتن از دنیایی که با غم، اندوه، رنج و بلا توأم است پند می‌دهد:

ز بیم مرگ در زندان فانی
 بمردم در میان زندگانی
 بسا جانا که همچون نیل در تن
 همی جوشد درین نیلی نهنبن

چو دیگ عمر سر باز است پیوست
اجل چون گربه می یازد به جان دست
چه سازم من که در دنیای ناساز
ندارد گربه شرم و دیگ سرباز
(اسرارنامه: ۱۹۴)

زندان نبی

در «صفت معراج رسول (ص)» می گوید که «رحمت عالمیان» از این زندان به همراهی
جبرئیل به دارالملک روحانی سفر کرد:
درآمد یک شبی جبریل از دور
براقی برق رو آورد از نور
که ای مهتر ازین زندان گذر کن
به دارالملک روحانی سفر کن
(اسرارنامه: ۹۸)

پارگین آز

در مقاله چهارم از اسرارنامه، عطار دنیا را به صورت گنداب و مزبله‌ای به تصویر کشیده
است:

ازین زندان دنیا رخت برگیر
به کلی دل ز بند سخت برگیر
میان پارگین آز ماندی
نمی دانی که از چه باز ماندی
(اسرارنامه: ۱۰۷)

جایگاه دیوان

دنیا گاهی نشستگاه دیوان تصویر شده و منظور از دیوان اهل دنیا هستند:
گذر کن زین نشیمنگاه دیوان
جهانی خلق، دیوان غریوان
(اسرارنامه: ۱۸۲)

غول آدم‌نما

و در بیتی تصویر فوق به گونه‌ای دیگر بیان شده است:
جهانا غولی و مردم نمایی
که جو بفروشی و گندم نمایی
(اسرارنامه: ۱۸۷)

گلخن

عطار به یاد مخاطبین می‌آورد که انسان مقام خلیفه الهی دارد و مسجود فرشتگان بارگاه الهی است، پس متذکر می‌شود که زندگی در دنیا را که همچون گلخن است باید رها کرد و روح را به عالم قدس - که گلشن و سرای باطراوت الهی است - پرواز داد:

نه مسجود ملائک گوهر توست؟ نه تاجی از خلافت بر سر توست؟
خلیفه زاده‌ای گلخن رها کن به گلشن شو گران طبعی رها کن

(الهی‌نامه: ۱۱۶)

«گلشن» که در بیت فوق مقصد نهایی و میعادگاه انسان و خداست، در بیت زیر عالم الهی و جهان برین است که انسان از آن آمده و گلخن عالم فرودین است. به هر روی عطار به مناسبت حکایت شبلی که با جوانی آشنا شد که چون به زیارت کعبه رفت، دلش را از دست داد و آن قدر ضعیف و ناتوان شد که بیم آن بود جانش را از دست بدهد، از زبان جوان می‌گوید:

...دلم خون‌کرد و آتش در من انداخت ز صحن گلشنم در گلخن انداخت
به بیماری و فقرم مبتلا کرد ز هر وقتم به یک ساعت جدا کرد...

(الهی‌نامه: ۲۶۰)

شیخ به مناسبت حکایت جهودی قمار باز - که چشمش را در بازی قمار باخت اما حاضر نشد از دینش دست بردارد - می‌گوید: ما وضعیتی بدتر از آن جهود داریم زیرا با اینکه چشم بینا داشتیم اما دل پر نور خود را در کنج گلخن دنیا باختیم در حالی که از این باخت بی‌خبر بودیم و درعین غفلت بازی را واگذار کردیم:

... دل پر نور خود با چشم روشن به غفلت باختی در کنج گلخن
بیالودی به شهوت خویشان را بیالودی به غفلت جان و تن را

(اسرارنامه: ۲۰۰)

لوح کودکان

از دیوانه‌ای پرسیدند که کار خدا چیست؟ گفت: جهان مانند لوحی است که کودکان بر آن می‌نویسند و گاهی پاک می‌کنند. خدا گاهی از آغاز تا پایان لوح را می‌نگارد و گاهی نیز به یکباره آن را پاک می‌کند؛ پس کار او جز محو و اثبات چیست؟

یکی پرسید از آن دیوانه ساری	که ای «دیوانه حق را چیست کاری؟»
چنین گفت او که «لوح کودکان را	اگر دیدی چنان می‌دان جهان را
که گاه آن لوح بنگارد ز آغاز	گهی این نقش کلی بسترد باز
در این نظاره بوده روزگاری	بجز اثبات و محوش نیست کاری»

(الهی‌نامه: ۳۲۷)

نطع شطرنج

این تصویر به نظر می‌رسد گویاتر و زیباتر از تصویر لوح سرمشق کودکان باشد چون به قول گوینده‌ی آن شوریده جان در صفحه‌ی شطرنج گاه شاهد آرایش صف‌ها هستیم و گاهی شاهد اینکه دو صف با هم مقابله می‌کنند. یکی از خانه‌ی ای می‌رود و دیگری جای آن را می‌گیرد و چون صفحه از شاه خالی شود، آن را خراب می‌کنند و دوباره از نو می‌چینند:

یکی پرسید آن شوریده جان را	که «چون می‌بینی آن کار جهان را؟»
چنین گفت: «این جهان پر غم و رنج	بعینه آیدم چون نطع شطرنج...»

(الهی‌نامه: ۳۲۷)

سراب و خراب‌آباد

شیخی کاردیده ایوانی رفیع و طاقی برکشیده دید که بر سر آن همایی از گچ ساخته شده بود. شیخ گفت: ای مرغ ناساز - که تو را طایر دولت می‌خوانند - بی شرمانه اینجا آمده ای هر روز بر ایوانی پر می‌گشایی و بر سر قصری می‌نشینی، سایه تو ارزش ندارد، زیرا ناپایداری به همراه آن است. سپس شیخ از ناپایداری جهان سخن می‌راند و آن را به سراب تشبیه می‌کند و می‌گوید اگر از پندار بگذری همه عالم به چشم تو خواب می‌نماید:

اگر پایندگی بودی جهان را
هویدایی نبودی عقل و جان را
همه دنیا سرابی می‌نماید
همه گیتی خرابی می‌نماید
اگر غربال پندار خود از آب
برآری، عالمی بینی همه خواب ...

(الهی‌نامه: ۳۰۷)

کهن دیر پرفسانه

دنیا که مانند دیری پر از افسانه‌های گوناگون است، در صورتی و به شرطی خوش و خوب خواهد بود که از مرگ سراغی در آن نباشد؛ عطار در آغاز مقاله یازدهم اسرارنامه، سخن را با این بیت آغاز می‌کند:

خوش است این کهنه دیر پرفسانه
اگر نه مردنستی در میانه

(اسرارنامه: ۱۷۷)

سرای محنت

پس از آن می‌گوید در این محنت سرا مرگ عامل جدایی ماست:

در این محنت سرا این است ماتم
خوشستی زندگانی و کیستی
نشاط ار هست بی‌دوران غم نیست
اگر نه مرگ ناخوش در کیستی
وجود ار هست بی‌خوف عدم نیست

(همان)

رستم سهراب کش و زال فرزندخور

دنیا فرزندان زیادی در شکمش دارد، که آنها را نمی‌پرود مگر برای کشتن. چنین تصویری یکی از مشهورترین فرزند کشی‌های دنیا را به خاطر می‌آورد، اما بلافاصله پس از این تشبیه با ایهام تناسبی دلنشین می‌گوید: زال پر از دستان، فرزندش را می‌پرورد تا او را بخورد:

جهان را ذره‌ای در مغز، هُش نیست
چه می‌گویم خطا گفتم چو مستان
که او جز رستمی سهراب کش نیست
تو را می‌پرورد از بهر خوردن
که او زالی است سر تا پای دستان
بنه این تیغ را ناکام گردن

(الهی‌نامه: ۳۲۴)

زال رنگین جامه و بدعهد

برجسته‌ترین و قالبی‌ترین تصویری که از دنیا دیده‌ایم، تصویر پیرزنی است که بسیار زشت روی است. عطار به ذکر این تصویر بسنده نکرده و مناظره‌ای را بین او و عیسی (ع) ترتیب داده است: عیسی مسیح (ع) به راهی می‌رفت، پیر زال سپید موی پشت دو تایی فتاده دندانان را دید، با چشم ازرق و دستی خون آلوده به چند رنگ نگارین کرده و جامه‌های صد رنگ پوشیده و در هر تار مویش منقار عقابی فرو هشته. از وی پرسید: «ای زال زشت روی مُحتال! تو کیستی؟» جوابش داد: «آن چیزی که تو در آرزوی هستی» عیسی گفت: «تو دنیای دونی؟» گفت: «آری». پرسید چرا در حجابی و این جامه‌های رنگین به تن کرده‌ای؟ پاسخ داد: «در پرده‌ام از آن روی که کس مرا به عیان نبیند، زیرا هرگاه چهره زشت و کریه مرا مردم ببینند، در کنار من نخواهند نشست، جامه‌ام بدان جهت رنگین و زیباست تا عالمی را به زرق و برق خود بفریبد. مسیح (ع) گفت: «ای زندان خواری و مذلت! چرا یک دستت خون آلود است؟» پاسخ داد: «از بهر زینت و فریب مردم». مسیح گفت: «آیا رحمت نیامد بر این همه آدمیان که به خواری و زاری کشتی و بر آنها ستم روا داشتی؟» می‌گوید: «من رحم نمی‌دانم چیست. آنچه می‌دانم این است که جملگی را باید در خون غرق کنم». مسیح باز می‌پرسد: «آیا بر این گروه مردم که آنها را می‌فریبی، شفقت نمی‌آری؟»

بسی دیدار دنیا آرزو داشت
به ره در پیرزالی دید از دور...
ولی بر هیچ کس مشفق نبودم
که می‌افتد به دام من جهانی
مُرید خویش را پیر آمدم من... ..

مسیح پاک کز عقبی علو داشت
مگر می‌رفت روزی غرقه نور
چنین گفت او که من شفقت شنودم
منم در گرد عالم هر زمانی
همه کس را گلوگیر آمدم من

(الهی‌نامه: ۱۸۱-۱۸۰)

قمارخانه

در داستان جهودی قمار باز، دنیا را به مقامری تشبیه می‌کند که روی چون ماه، زلف سیاه و جوانی را از آدمی می‌گیرد و به این بسنده نمی‌کند و دین و دل پر نور او را نیز می‌گیرد:

الا یا در مقامرخانه خاک	همه چیزی چنین درباخته پاک
گهی روی چو مه در باختی تو	گهی زلف سیه درباختی تو
جوانی را و آن بالای چون تیر	درین ره باختی و آمدی پیر
دل پر نور خود با چشم روشن	به غفلت باختی در کنج گلخن

(اسرارنامه: ۲۰۰)

در الهی نامه «در موعظه» باز هم شاهد چنین تصویری هستیم:

چنین گفته است آن داننده پاک	که «هر کو در مقامر خانه خاک،
چنان در پاکبازی سربرافراخت	که هرچش بود با یک دیده درباخت...

(الهی نامه: ۲۷۴)

چو خورشیدت اگر باشد کمالی	بود آن ملک را آخر زوالی...
---------------------------	----------------------------

(الهی نامه: ۳۲۹)

او در ضمن همین حکایت علاوه بر آن که دنیا را چون آتش می‌داند، اهل آن را به پنبه تشبیه می‌کند:

جهان چون آتش است ای پیر عاجز	تو چون پنبه، نسازد هر دو هرگز
چو با پنبه نسازد آتش تیز	مگرد ای پیر تو بر گرد نوخیز

(الهی نامه: ۳۳۰)

گهواره

او دنیا را گهواره می‌داند که دنیا داران را به مستی و بی‌خبری و خواب غفلت فرومی‌برد:

همه در مهد دنیا سیر خواهیم	همه از مستی غفلت خرابیم
----------------------------	-------------------------

(اسرارنامه: ۲۰۳)

دنیای ژنده

انسان فارغ و غافل گم کرده راه، بی معنی و بی خبر از سرنوشت محتوم، خود را
محبوس کهن جامه‌ی دنیا کرده است:

الا یا غافل افتاده از راه! بخواهی مرد غافل وار، ناگاه...
میان ژنده‌ی دنیی بماندی تو بی معنی، همه دعوی بماندی

(اسرارنامه: ۱۹۶-۱۹۵)

دنیای کف‌گونه

در حقیقت عطار دنیا را به کف دریا (موج آن) تشبیه کرده که تصویری ناپایدار است از
آن جهت که تا هوای آن خالی شود نابود می‌گردد:

تو دریا بین اگر چشم تو بیناست که عالم نیست عالم کفک دریاست

(اسرارنامه: ۱۱۵)

کسی از دیوانهٔ مجنونی پرسید: عالم چیست؟ گفتا کف صابونی که از نی بدمی؛

یکی پرسید از آن دیوانه مجنون که عالم چیست گفتا: کفکِ صابون

(اسرارنامه: ۱۳۶)

این کف، رنگارنگ و زیباست، اما اساسش «کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ» است ناگهان گم و فانی
می‌شود. «جهان هیچ در هیچ و هیچ اندر جهان گم» این هیچ در دل هیچ گم می‌شود، چون
قطره در دریا، تو دریا را بین، عالم کف دریاست و تو بازیچهٔ خیال خود هستی، چون طفل
بالغی که عروسک را در شیشه می‌بیند:

... فنا ملک و زوالش مالک آمد اساسش «کل شیء هالک» آمد
میانش باد و او خود هیچ هیچی ز هیچی هیچ ناید چند پیچی
شود فانی نماید ناگهان گم جهان در هیچ و هیچ اندر جهان گم

(اسرارنامه: ۱۳۶)

در کلام «ابویعقوب النهر جوری» دنیا به دریا تشبیه شده است که با کشتی تقوا می‌توان
از آن گذشت: «گفت دنیا دریاست، کنارهٔ او آخرت است و کشتی او تقوی و مردمان همه
مسافر» (تذکرهٔ الاولیاء: ۵۱۷).

رباط

چنانچه در الهی‌نامه در داستان ابراهیم ادهم (ر. ک. ۳۱۱. حکایت ابراهیم ادهم با خضر علیه‌السلام) گذشت دنیا در نظر خضر (ع) همچون کاروان‌سرای است که دو در دارد از یک در می‌آیی و از در دیگر خارج می‌شوی. در اسرار نامه نیز چنین تصویری از قول عطار تکرار شده است:

جهان را چون رباطی با دو در دان کزین در چون در آبی بگذری زان

(اسرارنامه: ۱۹۱)

بجز تصاویری که عطار از دنیا در برابر چشم خواننده گشوده است از قول برخی از بزرگان عرفان نیز به تصویرپردازی‌هایی درباره دنیا دست زده است، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

سخّاره

[مالک] گفت: پرهیز از این سخّاره،^۵ یعنی دنیا، که دل‌های علما مسخّر خویش گردانیده است» (تذکره‌الاولیاء: ۹۹).

بیمارستان دنیا

«[فضیل] گفت: دنیا بیمارستان است و خلق درو چون دیوانگان و دیوانگان را در بیمارستان غلّ و قید باشد» (تذکره‌الاولیاء: ۱۳۸).

سفال شکننده

«[فضیل] گفت: به خدای اگر آخرت از سفال بودی باقی و دنیا از زر فانی، سزا بودی که رغبت خلق به سفال باقی بودی. فکیف که دنیا نیست الا سفال فانی و آخرت زر باقی» (تذکره‌الاولیاء: ۱۳۸).

دنیای مزبله

«[احمد حواری] گفت: دنیا چون مزبله‌ای است و جایگاه جمع آن سگان است و کمتر از سگ باشد، آن که بر سر معلوم دنیا نشیند، از آن که سگ از مزبله چون حاجت خود روا کند و سیر شود، باز گردد» (تذکره‌الاولیاء: ۳۶۶). مزبله زباله‌دانی را گویند که سگان بر این

زباله‌دان جمع می‌شوند و چون سیر شدند، پراکنده می‌شوند. اما انسان در این مزبله دنیا از سگ کمتر است چون سیر نمی‌شود و آنجا را ترک نمی‌گوید.

دنيا دگان شیطان

«[یحیی معاذ رازی] گفت: دنیا دگان شیطان است، زنهار که از دگان او چیزی نذرند که از پس درآید و از تو بستاند» (تذکره‌الاولیاء: ۳۸۶).

دنيا خمر شیطان

«[یحیی معاذ رازی] گفت: دنیا خمر شیطان است، هرکه از آن مست شود، هرگز به هوش باز نیاید مگر در میان لشکر خدای روز قیامت، در ندامت و خسران» (تذکره‌الاولیاء: ۳۸۶).

عروس دنيا

«[یحیی معاذ رازی] گفت: دنیا چون عروس است و جوینده او چون مشاطه او؛ زاهد درو کسی بود که روی او سیاه کند و موی او بلند کند و جامه او بدرد» (تذکره‌الاولیاء: ۳۸۶).

نتیجه گیری

۱. دنیا در نگاه عطار هر چیزی است که انسان را از خدا غافل می‌کند.
۲. برخلاف این که دنیا عظمت فراوانی دارد ولی در نظر شیخ، دنیا مثل الفی است که هیچ ندارد.
۳. تصاویری که عطار از دنیا ارائه می‌دهد، تصاویری نیست که انسان را مجذوب یا شیفته‌ی دنیا کند، بلکه باعث بیزاری و رویگردانی انسان از دنیا می‌شود.
۴. نگاه عطار به دنیا، نگاهی بس ناامیدانه است و تصاویری هم که با قلم این نگارگر معنا کشیده شده تصاویری است که نه تنها باعث دلسردی و ناامیدی می‌شود بلکه انسان را دچار وحشت و انزجار نیز می‌کند. تصاویری همچون تنور تافته، مردار، زندان، گنداب و مزبله، جایگاه دیوان، گلخن، غول آدم‌نما، گورخانه، کهن دیر پرفسانه، رستم سهراب‌کش و زال فرزندخور، زال رنگین‌جامه و بدعهد، قمارخانه، آتش و ... شاید تصاویر متعادل از

منظر این عارف، تصاویری مثل گهواره، نطع شطرنج، لوح کودکان و رباط دو در باشد، اما هنگامی که در مفهوم ابیاتی که در بیان این عناوین سروده شده‌اند دقت کنیم در می‌یابیم که هدف از بیان چنین تصاویر و صفاتی برای دنیا چیزی جز دور کردن انسان از دلبستگی و وابستگی به دنیا نیست.

۵. عطار دنیا را تنها زمانی قابل توجه می‌داند و برای آن ارزش قایل می‌شود که به آن از منظر مزرعه‌ی آخرت نگریسته شود. یعنی مشغول شدن به دنیا را در حدّ آباد کردن آخرت و گردآوری زاد و توشه‌ی اخروی مجاز می‌داند.

یادداشت‌ها

۱. او در بیزاری از مدیحه‌سرایی می‌گوید:

شکر ایزد را که درباری نیم بسته‌ی هر ناسزاواری نیم

(عطار، ۱۳۷۰: ۲۵۳)

۲. سیه‌پستان: زنی را گویند که فرزند او نماند و زنی را گویند که هر طفل را که او شیر بدهد، بمیرد (برهان، ۱۳۶۲: در زیر مدخل سیه‌پستان).

خاقانی در قصیده‌ی «ایوان مداین» چنین تعبیری دارد:

از خون دل طفلان سرخاب رخ آمیزد این زال سپید ابرو و این مام سیه‌پستان

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۶۰)

پستان سیاه کردن: سر پستان را رنگ سیاه زدن با اندکی تلخی گاه برای بازگرفتن طفل از شیر (فطام) تا طفل به شیر بی‌رغبت گردد (دهخدا، ۱۳۴۳: مدخل پستان).

۳. مولوی نیز چنین برداشتی از مقتدای خود دارد:

ما که ایم اندر جهان پیچ پیچ چون الف از خود چه دارد هیچ هیچ

(مولوی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۹۳)

۴. در نظام ابجدی حروف از ا ب ج د شروع می‌شود و به «ضظغ» ختم می‌شود و بعد از «ضظغ»، «لا» را اضافه می‌کردند و «لا» عملاً حرف ماقبل آخر بود (اسرارنامه، تعلیقات شفیع کدکنی: ۳۱۶).

۵. این واژه که «مالک» در توضیح خود به گونه‌ای آن را معنی کرده، از فرهنگ‌ها فوت شده است، دهخدا در زیر این مدخل، نام طایفه‌ای از تیره‌ی اینانلو را ذکر کرده است.

منابع و مأخذ

۱. برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۶۲)، **برهان قاطع**، تهران: امیرکبیر.
۲. خاقانی، افضل‌الدین بدیل، (۱۳۵۷)، **دیوان خاقانی شروانی**، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوآر.
۳. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۴۳)، **لغت‌نامه**، تهران: سازمان لغت‌نامه دهخدا.
۴. شجیعی، پوران (۱۳۷۳)، **جهان‌بینی عطار**، تهران: زوآر.
۵. عطار، فریدالدین محمدبن ابراهیم، ۱۳۸۶، **اسرارنامه**، به تصحیح، مقدمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران: سخن.
۶. _____، (۱۳۸۷)، **الهی‌نامه**، به تصحیح، مقدمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران: سخن.
۷. _____، (۱۳۷۰)، **منطق‌الطیر**، به اهتمام و تصحیح سید صادق گوهری، تهران: علمی و فرهنگی.
۸. _____، ۱۳۸۸، **تذکره‌الاولیا**، تصحیح نیکلسون، تهران: هرمس.
۹. _____، ۱۳۸۶، **مصیبت‌نامه**، به تصحیح، مقدمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی‌کدکنی، تهران: سخن.
۱۰. عجلونی، اسماعیل بن محمد، (۱۳۵۱)، **کشف‌الخفا**، قاهره.
۱۱. فروزانفر، بدیع‌الزمان، (۱۳۷۴)، **شرح‌احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری**، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ دوم.
۱۲. مولوی، جلال‌الدین، ۱۳۷۵، **مثنوی معنوی**، تصحیح نیکلسون، ج ۱، تهران: توس.